

مبانی ویژه‌ای دارد. به بیان دیگر احکام شرعی، همه برآمده از اصولی هستند که اگر کسی آن‌ها را بداند، می‌تواند با استخراج لوازم منطقی آن‌ها به احکام شرعی برسد. اما موضوع اصلی این است که بشر دسترسی مستقیم به آن اصول و مبانی ندارد و از این‌رو است که نیازمند ارسال رسل و انزال کتب است. اما پیامبران از آن‌رو که بر کافه خلق و تمام انسان‌ها مبعوث می‌شوند، به جای آن که خود آن اصول و مبانی را در اختیار خلق بگذارند، کار را بر همه آسان می‌کنند و احکام شرعی برآمده از آن اصول را ابلاغ می‌کنند. من این سخن و شعار عدلیه را که «الأحكام الشرعية أطاف في الأحكام العقلية» با خوانشی جدید سخت می‌پسندم و فکر می‌کنم باید آن را با زر نوشت و به خوبی به خاطر سپرد. خوانش من همان است که گفتیم، یعنی این که اگر عقل تیز و درایت ژرفی داشته باشید، می‌توانید از آن مبانی، احکام شرعی را استخراج و استنتاج کنید. چون احکام شرعی لوازم منطقی آن مبانی است، اما شارع از سر لطف به بندگان، احکام شرعی را آسان در اختیار آنان قرار داده است، البته عدلیه در این شعار، آن مبانی و اصول را «احکام عقلی» خوانده‌اند که موضوعی مناقشه‌انگیز است، ولی در عین حال، با صرف نظر از این مطلب حرف درستی است.

بنابراین، اصولی هست که بشر هیچ راهی برای وصول به آن‌ها ندارد مگر طریق وحی و نقل. اگر عقل بشر می‌توانست به نحو خودبنیاد و مستقل، آن اصول را دریابد، دیگر نیازی به ارسال رسل و انزال کتب نبود. اما عقل بشر نیازمند کمک و لطف الهی است. به همین دلیل است که می‌گوییم نقل، استخوان‌بندی فقه را می‌سازد، چون فقه چیزی نیست جز تلاش برای شناخت شیوه زیستن مورد نظر خداوند.

بر این اساس، این اعتراض به فقها که «شما خودتان می‌گویید عقل یکی از منابع اجتهاد است، اما بعداً به عقل اعتماد نمی‌کنید»، بی‌پایه است. عقل مورد نظر فقه، چنان‌که عرض کردم، علی‌الاصول عقل خودبنیاد نیست؛ چون عقل خودبنیاد نمی‌تواند آن مبانی و اصول را کشف کند. البته عقل می‌تواند در خدمت نقل باشد و به استنتاج مبانی و لوازم منطقی احکام شرعی ابلاغ‌شده بپردازد؛ اما عقل در فقه، در حدی نیست که بتواند احکام برآمده از نقل را نسخ کند یا خود رأساً جعل حکم کند. در فقه، مستقالات عقلیه، یا آنچه عقل به نحو خودبنیاد به آن حکم می‌کند، بیش از حکمی کلی چون «العدل حسن» و «الظلم قبیح» نیست. اما در تعیین مصداق عدل و ظلم، به نحو خودبنیاد کاری از پیش نمی‌برد.

و انچه، معترضان توجه ندارند که آنچه از نظر آن‌ها حکم عقل است، از نظر فقیه به هیچ‌وجه حکم عقل نیست. بنابراین، اختلاف صغروی است و نه کبروی. مثلاً برخی می‌گویند حکم عقل این است که دختر نه ساله نباید مکلف شمرده شود یا قصاص نفس ظالمانه است و ... اما این‌ها صرفاً ادعا است. فقیه می‌گوید مگر هر آنچه به ذهن شما آمد، حکم عقل است؟ اگر بگویید در غرب همه این حرف را می‌زنند، فقیه می‌گوید خب آن‌ها سکولارند. اگر بگویید خیلی از آن‌ها مسیحی معتقد هستند، می‌گوید اما تحت تأثیر افکار سکولار هستند. آیا آنچه که سکولارها می‌فهمند عقلانی است اما آنچه که ما می‌فهمیم نیست؟ چرا عقلانیت سکولار غربی باید

معیار تلقی شود و همه آن را بپذیرند؟ این که می‌شود نژادپرستی! البته شاید بتوان با غوغا و سروصدا و هجمه رسانه‌ای تبلیغ کرد که مخالفان غرب سکولار دارند خلاف عقل و عقلانیت سخن می‌گویند ولی این تأثیری بر واقعیت موضوع ندارد. آن‌ها می‌گویند برخی از احکام فقهی بر خلاف اعلامیه جهانی حقوق بشر است و باید نسخ شود! اما این تنها حرف سکولارها است و البته بسی زیاده‌خواهی و گزافه‌گویی است. نباید فراموش کنیم که «اعلامیه جهانی حقوق بشر» غیر از «حقوق بشر» است. ما باید موضوع «حقوق بشر» را از «اعلامیه جهانی حقوق بشر» تفکیک کنیم. اعلامیه مورد نظر تحت تأثیر ایدئولوژی سکولار تنظیم شده و لذا نیازمند ویرایش است. حقوق بشر اگر قرار است حقوق همه بشر باشد - یعنی هم بشر سکولار، هم مسلمان، هم

من با تعبیر «توسعه دینی» به هیچ‌وجه موافق نیستم و آن را مانند «دایره مربع» متنافی‌الاجزاء می‌دانم. چندان با به کارگیری واژه «پیشرفت» هم موافق نیستم، چراکه «پیشرفت» هم برگردان «progress» است که یکی از مؤلفه‌های دنیای مدرن سکولار است و پشتوانه تئوریک و مشخصی دارد که تکامل خطی تاریخ را مفروض می‌گیرد. به نظر من بهتر است از واژه «آبادانی» استفاده کنیم

مسیحی، هم زرتشتی، هم بودایی و هم بقیه ادیان - باید وجوه مشترک همه انسان‌ها را در بر بگیرد؛ نه آن که سکولارها اعلامیه بنویسند و بعد همه عالم را به آن الزام کنند! این حقوق بشر نیست؛ زورگویی است. سؤال ما این است: آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر را می‌توان ویرایش کرد و آن را تغییر داد یا نسخ کرد؟ یا از امور بدیهی است که نمی‌توان در مورد آن بحث کرد؟ اگر می‌شود آن را تغییر داد، بر کدام مبانی مشترک؟ ما مدعی هستیم که باید این کار را کرد. لازم نیست خودمان اعلامیه حقوق بشر اسلامی بنویسیم؛ می‌توانیم همین اعلامیه جهانی را ویرایش کنیم. مگر یک میلیارد مسلمان بشر نیستند؟ آن‌ها چه نقشی در تنظیم این اعلامیه داشته‌اند؟ به نظر من سیاست ایران باید ویرایش اعلامیه باشد و به کمک سازمان کنفرانس اسلامی باید به این سمت رفت. همه متفکران جهان اسلام در کنار متفکران مسیحی و دیگر ادیان و گروه‌ها باید نشست‌ها و سمینارهایی داشته باشند و مذاکره نمایند تا هیئتی مرکب از همه گرایش‌ها در فرآیندی احتمالاً طولانی به سمت ویرایش اعلامیه جهانی حقوق بشر بروند و آن را مبانی عمل قرار دهند.

سخن ما این است که اسلام یک شیوه زیست آورده است و به ما می‌گوید که چطور زندگی کنید. این چیزی نیست که ما خواهیم آن را در پستوها نگه داریم. ما به عنوان مسلمان می‌خواهیم این‌طور زندگی کنیم. چون منبع شناختی جدیدی به نام وحی و سخنان محمد(ص) داریم که به ما چیزهایی می‌گوید؛ از جمله این که شیوه زندگی فردی و جمعی‌تان چگونه باشد. مگر می‌توانیم آن را با این بهانه‌ها کنار بگذاریم؟ بنابراین ما در برابر ادعای ناسازگاری برخی از احکام فقهی با برخی از مواد اعلامیه حقوق بشر، بدون شرمساری و با شهامت می‌گوییم: چه باک! مگر اعلامیه جهانی حقوق بشر چیست؟ اعلامیه‌ای که گروهی سکولار تهیه کرده‌اند. مسلمانان نمی‌توانند تمام مواد آن اعلامیه را قبول کنند و نمی‌توانند هر آنچه را که در آن اعلامیه جزو حقوق لاینفک بشر بماهو بشر به‌شمار آمده است، جزو حقوق لاینفک بشر بماهو بشر بشمارند.

#### یعنی عقلانیت غربی و عقلانیت دینی دو مقوله جدا هستند که دو نوع زیستن را ایجاب می‌کنند؟

باید گفت دو نوع مینا وجود دارد که عقلانیت ابزاری ما را جهت می‌دهد: مبنای دینی و مبنای غیردینی. شریعت و فقه، مصداق از عقلانیت دینی است؛ گونه‌ای عقلانیت که معطوف به اهداف الهی است. در ضمن فراموش نکنیم که شیوه زیستن مطلوب شارع، محدود به انجام واجبات و ترک محرّمات نیست. کل شریعت، که شامل تمام احکام وضعیه و تکلیفیه، اعم از واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام می‌شود، ترسیم‌کننده شیوه زیست مطلوب انسانی است. بنابراین باید سخت مواظب باشیم که مستحبات و مکروهات را از گردونه توجه و عمل خارج نکنیم. باید به شریعت به عنوان شیوه صحیح زیستن نگاه کرد. کل شریعت ترسیم‌کننده شیوه صحیح زیست مؤمنانه است. تبعض و برگرفتن برخی و رها کردن برخی، این شیوه را مختل می‌کند و از کار می‌اندازد. لذا باید شریعت را بتمامها برگرفت و نباید

نؤمنُ ببعض و نکفرُ ببعض بود. مستحبات و مکروهات بخش مهمی از این شیوه هستند و نباید آن‌ها را به حاشیه راند و به آن‌ها بی‌توجهی کرد؛ زیرا کمربند محافظ واجبات و محرّمات هستند. تعلیم مذهبی حتی در مورد شیوه صحیح غذا خوردن و لباس پوشیدن و نشستن و برخاستن نیز بخشی از معارف اسلام و سخت مهم است و باید به آن‌ها توجه کافی کرد. این تعلیم بخش قابل توجهی از فرهنگ اسلامی را شکل می‌دهد و ما می‌دانیم که موضوع فرهنگ چقدر حایز اهمیت است. ائمه هدی تمام جزئیات را برای ما گفته‌اند ولی برخی گمان می‌کنند که این‌ها چیزهای زائد و عرضی است و به عنوان الگوی زیستن به آن نگاه نمی‌کنند.

با سپاس از شما.

سخن ما این است که اسلام یک شیوه زیست آورده و به ما می‌گوید که چطور زندگی کنید. این چیزی نیست که ما خواهیم آن را در پستوها نگه داریم. ما به عنوان مسلمان می‌خواهیم این‌طور زندگی کنیم. چون منبع شناختی جدیدی به نام وحی و سخنان محمد(ص) داریم که به ما چیزهایی می‌گوید؛ از جمله این که شیوه زندگی فردی و جمعی‌تان چگونه باشد.